

The Role of the Resistance Front in the Developments of West Asian Security Order in the Post-Cold War Era

Mahdi Khanalizadeh * 

Ph.D Student, International Relations,
Allameh Tabataba'i University, Tehran,
Iran

Hossein Salimi 

Professor, Department of International
Relations, Allameh Tabataba'i University,
Tehran, Iran

Introduction

After the end of the First Persian Gulf War, the George H. W. Bush administration announced a new security strategy for West Asia. The period from 1993 to 2001 was marked by a policy of encirclement—one of the traditional tools of American foreign policy and a continuation of the Cold War balance-of-power policy—based on the assumption that any change in the region would undermine the stability of U.S. interests. However, this policy not only failed to produce the desired results in Iraq, but also placed the U.S. in a

* Corresponding Author: m.khanalizadeh@atu.ac.ir

How to Cite: Khanalizadeh, M & Salimi., H, (2026), “The Role of the Resistance Front in the Developments of West Asian Security Order in the Post-Cold War Era”, *Political Strategic Studies*, Vol. 14, No. 55, 125-154. Doi: [10.22054/QPSS.2025.74866.3277](https://doi.org/10.22054/QPSS.2025.74866.3277)

difficult position in terms of regional consequences. The deployment of U.S. military forces—initially regarded as one of Washington’s post–Cold War successes in the Middle East—generated its own antithesis and contributed to the emergence of resistance-oriented military groups.

Literature Review

The regional security complex theory (RSCT) is based on the assumption that the end of the Cold War ushered in a new era of insecurity. This insecurity stems from emerging sectors or areas of action that have become sources of threat. These sectors include the military sector, the political sector, the economic sector, the societal sector, and the environmental sector. Each of these areas can serve as a new source of insecurity within the perceptions of different states and actors (Buzan et al., 1998). According to the RSCT, the world’s sudden shift toward insecurity can be traced to the flawed assumptions and prescriptions of the realist and globalist schools. Realists and globalists, respectively, treat the state and the international system as the only issue or factor of security, therefore, both have overlooked the regional centers where the most significant security dynamics actually unfold. Buzan and Wæver argue that security cannot be understood by examining individual units in isolation; rather, a more comprehensive understanding emerges from analyzing regional security complexes. The security concerns of states within a region are so deeply interconnected that they cannot be meaningfully studied on a standalone basis.

Materials and Methods

The present study relied on the regional security complex theory (RSCT) to examine the security developments in West Asia. The

RSCT adopts the regional level of analysis as its primary framework for understanding international security issues.

Results and Discussion

An examination of indicators from the Copenhagen School shows that, in West Asia, all four major components of the regional security complex have undergone significant transformation following the expansion of the Resistance Front. As a result of these developments, it seems that the security order desired by the hegemonic power has not materialized. Instead, a different security system has taken shape in the region. Moreover, the main areas of action have undergone fundamental changes. In the aftermath of the Arab world's revolutionary developments, the system of regional security interdependence elevated Iran's role as a security anchor. At the same time, shifts in the U.S. approach to West Asia—for example, its reluctance to fully support the Saudi crown prince following the murder of Jamal Khashoggi—helped generate new patterns of alignment and rivalry among regional states. The official end of the Syrian war and Syria's re-invitation to the Arab League Summit further reshaped the landscape of regional security. These developments distanced Saudi Arabia from Qatar and Turkey while recognizing Iran as the axis of the Resistance Front. This reflected a broader shift in the perceptions of regional political units: effective security actors were no longer external hegemonic powers but regional ones. Taken together, these trends suggest that recent security developments in West Asia represent a transformation in the prevailing security model in the region.

Conclusion

The 12-year war in Syria and the 8-year war in Yemen—both of which ended in failure for the U.S. and its regional allies—not only shifted the geopolitical initiative in West Asia to the Resistance Front but also fundamentally altered how regional states view the security structure of West Asia. These developments were significant enough that Saudi Arabia, long considered one of the pillars of American security architecture in the region, has openly challenged Washington; indeed, it appears that the Abraham Accords may stall at this point. In effect, the Resistance Front has succeeded in transforming West Asia's security order from a hegemonic model to a regional-group model, drawing major regional actors (e.g., Turkey and Saudi Arabia) toward this new paradigm.

Keywords: Regional Security Complex Theory, Resistance Front, Power Transition Theory

جایگاه جبهه مقاومت در تحولات نظم امنیتی غرب آسیا در دوران پساجنگ سرد

مهدی خانعلی‌زاده *  دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

حسین سلیمی  استاد گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

در دوران پساجنگ سرد، نظم امنیتی منطقه غرب آسیا با چالش‌های متعددی مواجه بوده است. بیان مسئله اصلی این پژوهش، طولانی شدن دوره گذار و ناتوانی ایالات متحده در استمرار رژیم امنیتی هژمونیک در منطقه است. پرسش مقاله این است که جبهه مقاومت چه تأثیری بر نظم امنیتی منطقه غرب آسیا بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۰ داشته است؟ فرضیه پژوهش این است که جبهه مقاومت توانسته است به‌طور مؤثر ساختار امنیتی هژمونیک را به چالش بکشد و تغییرات معناداری در نظم منطقه‌ای ایجاد کند. این پژوهش چارچوب نظری مکتب کپنهاگ^۱ را به کار می‌گیرد که بر تحلیل منطقه‌ای امنیت تأکید دارد. روش تحقیق کیفی بوده و ابزار اصلی جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل اسنادی و داده‌های ثانویه است. نتایج نشان می‌دهد که جبهه مقاومت با ایجاد تغییرات در الگوهای امنیتی و اجتماعی منطقه، نظم امنیتی غرب آسیا را از یک ساختار هژمونیک به یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای تغییر داده است.

واژگان کلیدی: مجموعه امنیتی، جبهه مقاومت، نظم امنیتی غرب آسیا، ثبات هژمونیک.

* نویسنده مسئول: m.khanalizadeh@atu.ac.ir

1. Copenhagen School

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن «نظام دو قطبی»، ایالات متحده آمریکا که خود را فاتح جنگ سرد تلقی می‌کرد، در صدد ایجاد یک رژیم امنیتی هژمونیک مبتنی بر «تک قطب آمریکا» بود؛ رویکردی که از سوی «جرج هربرت بوش»^۱، رئیس جمهور وقت این کشور، اتخاذ شد. در نظم نوین جهانی مورد نظر او که در ساختار نوین تک قطبی جای می‌گرفت، آمریکا باید در رأس هرم قدرت جهانی به عنوان هژمون پایدار می‌ماند و به دنبال ابقای ساختار تک قطبی جهان در مناطق مختلف بود.

منطقه غرب آسیا در طول تاریخ، بحران‌ها و جنگ‌های بسیاری را تجربه کرده و به خصوص از قرن ۱۹ میلادی محل رقابت و مداخله قدرت‌های بزرگ بوده است. در واقع این منطقه برای سال‌های متمادی یکی از بین‌المللی‌ترین نقاط جهان بوده است. تحولات متعددی که در غرب آسیا صورت گرفته نیز متأثر از همین اهمیت برای قدرت‌های بزرگ بوده است. از این رو نظم امنیتی حاکم بر این منطقه می‌تواند نقشی اساسی در ساختار امنیت بین‌المللی داشته باشد. پس از پایان جنگ سرد و ورود جهان به فضای نوین مبتنی بر هژمونی ایالات متحده، ماهیت و شدت نفوذ قدرت‌های بزرگ در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای تا حد زیادی تغییر کرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۷). بر اساس این بازتعریف، ایالات متحده با در نظر گرفتن منطقه غرب آسیا به عنوان یکی از مناطق آشوب‌ناک که می‌تواند به قلب امنیت جهانی بدل شود، با پیگیری انواع اقدامات نظیر طرح‌هایی چون خاورمیانه بزرگ و خاورمیانه جدید، تغییر حکومت در کشورهای غیر همسو و در محاصره راهبردی قرار دادن آنها، تلاش کرد کنترل موثری بر این منطقه اعمال نماید.

در جهان پس از جنگ سرد شاهد مرحله نوینی از هژمونی آمریکایی هستیم که در آن دولت آمریکا در عرصه‌ای گسترده‌تر به ترسیم نظم هژمونیک به خصوص در مناطق حساس جهان می‌پردازد. به عنوان مثال با تهاجم ارتش عراق به کویت در سال ۱۹۹۱ میلادی، این دولت ایالات متحده آمریکا بود که برای نجات نظم مدنظر خود وارد معرکه شد و

1. George H Bush

کشورهای منطقه - مانند ایران، عربستان سعودی، ترکیه و غیره - را تحت تاثیر مستقیم از این بحران امنیتی قرار داد.

روند ایجاد یک منظومه امنیتی جدید که مقوم هژمونی جدید باشد، در سال‌های پس از حمله نظامی ائتلاف به رهبری ایالات متحده به عراق، به دلایل مختلف از جمله ایجاد یک ائتلاف امنیتی جدید در غرب آسیا که بعضی از صاحب‌نظران نام «جبهه مقاومت» بر آن گذاردند، دستخوش تغییرات جدی شد و به نوعی مجموعه امنیتی منطقه که مورد نظر آمریکا بود را به چالش کشید. در این مقاله به بررسی نقش جبهه مقاومت در تحولات نظم امنیتی منطقه غرب آسیا و تاثیر آن بر روندهای امنیت منطقه‌ای پرداخته می‌شود.

رویکرد نظری مفهوم نظم امنیتی در مکتب کپنهاگ

«مکتب کپنهاگ» اصطلاحی است که «بیل مک سوئیتی»^۱ برای آثار و دیدگاه‌های «بری بوزان»^۲، «اوله ویور»^۳ و برخی دیگر به کار برده است که معتقدند امنیت نباید به معنای نبود تهدید سنتی تلقی شود؛ بلکه امنیت ابعادی مختلف همچون مسائل اجتماعی، فرهنگی، محیط زیست و رفاه اقتصادی دارد و در عین حال می‌خواهد سطح تحلیل امنیت بین‌المللی را به سطح تحلیل دولت‌ها پیوند بزند.

یکی از آثار تأثیرگذار کتاب مکتب کپنهاگ عبارت است از: «امنیت: چارچوب جدیدی برای تحلیل» به قلم بوزان، ویور و «جاپ دو ویلد»^۴ این کتاب بیان‌گر چارچوبی جامع از تحلیل مطالعات امنیت است. در این کتاب دیدگاه سنتی به امنیت - که تأکید فراوانی بر مقوله نظامی‌گری و حوزه نظامی دارد - رد می‌شود و در عوض، بررسی خصوصیات امنیت به‌طور کل در پنج عرصه اقدام در دستور کار قرار می‌گیرد: «نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی». نویسندگان کتاب بر این عقیده‌اند که امنیت، نوع خاصی از سیاست است که در گستره وسیعی از مسائل کاربرد دارد و بیش از آنکه یک پدیده عینی قطعی باشد نوعی پدیده ذهنی است که در شرایط مختلف بین‌المللی به

1. Bill McSweeney
2. Barry Gordon Buzan
3. Ole Wæver
4. Jaap de Wilde

گونه‌های مختلف در بخش‌های مختلف بازنمایی می‌شود (Buzan & Weaver, 2009: 21-22).

«مجموعه امنیتی منطقه‌ای» نظریه‌ای است که در بررسی و روایت مسائل مختلفی که در حوزه امنیت بین‌الملل رخ می‌دهد، سطح تحلیل منطقه‌ای را به‌عنوان چارچوب اصلی و بنیادین خود انتخاب کرده است. این نظریه بر این فرض مبتنی است که پایان جنگ سرد، جهان را به سمت برهوت ناامنی سوق داد. این ناامنی ریشه در بخش‌ها یا عرصه‌های اقدام جدیدی دارد که به گونه‌ای منبع ناامنی شده‌اند. این عرصه‌های اقدام عبارتند از: بخش دولتی، بخش سیاسی، بخش اقتصادی، بخش اجتماعی و زیست‌محیطی. هر یک از این عرصه‌های اقدام ممکن است در دستگاه‌های ذهنی کشورها و کنش‌گران مختلف منشأ ناامنی به معنای جدید آن را فراهم آورد (Buzan & Weaver, 2009: 63). در این نظریه، پرتاب‌شدگی یک‌باره جهان به سوی ناامنی، ریشه در مفروضه‌ها و تجویزات ویرانگر مکتب رئالیستی و جهان‌گرا دارد. به این معنا که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به‌عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به‌عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند (Buzan, & Weaver, 2009: 53-54). به اعتقاد بوزان و ویور، از راه فهم عملکرد واحدهای مجزا نمی‌توان امنیت آنها را درک کرد و باید از طریق درک پویای امنیت منطقه‌ای، درکی وسیع‌تر از امنیت یافت. چرا که به قدری مسائل امنیتی کشورها در هم تنیده است که نمی‌توان آنها را جداگانه تحلیل کرد (Buzan & Weaver, 2009: 54-55).

در این چارچوب نظری، منظومه قدرت تابعی از مناطق محسوب می‌شود. برداشت نظریه پردازان از منظومه قدرت در این روایت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت جغرافیای سیاسی هر کدام از آنها در ساختار شبکه قدرت بین‌المللی است. علت تأکید بر سطح تحلیل منطقه‌ای، ناشی از رویدادها و ابهامات امنیتی بعد از پایان جنگ سرد در فضای جهانی است که نگاه کلان و نگاه خرد نمی‌توانست پاسخی برای آنها بیابد. بوزان و ویور مدعی هستند که امنیت هیچ کشوری صرفاً بر اقدامات خود آن واحد سیاسی استوار نیست و نمی‌توان تنها بر سطح ملی در تحلیل امنیت تأکید داشت. از سوی دیگر، سطح جهانی

نیز بسیار کلی و فاقد فهم کافی از مساله پراهمیت امنیت برای هر کدام از واحدهای سیاسی و هر کدام از کشورهاست. بر همین اساس آنها ضمن زیر سوال بردن چارچوب‌های نظری سابق، سطح منطقه‌ای را به عنوان سطح تحلیل مناسب معرفی می‌کنند. مجموعه منطقه‌ای یک ویژگی خاص دارد و آن این است که هر دو عامل ملی و جهانی را همراه با خود دارد؛ یعنی در آن هم وابستگی متقابل امنیتی لحاظ شده و هم از گستردگی بیش از اندازه امنیت، خودداری شده است. این دو در سطح منطقه‌ای، امنیت جهانی و ملی بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند و بسیاری از حوادث هم در آن رخ می‌دهد. امنیت واحدهای مجزا و فرایند مداخله قدرت‌های جهانی را تنها از مسیر فهم رویدادهای امنیت منطقه‌ای می‌توان فهمید (Buzan & Weaver, 2009: 54).

در همین زمینه باید تاکید کرد که ساختار ذاتی یک مجموعه امنیتی که پیش از این تعریف شد، چند متغیر مستقل دارد:

* مرز که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از همسایه‌ها جدا می‌کند؛
* ساختار آنارشیکی (یعنی مجموعه امنیتی از دو یا چند واحد خودمختار تشکیل شده است)؛

* قطبش که ناشی از ساختار توزیع مادی قدرت است؛
* ساخت اجتماعی که شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدهای مختلف سیاسی است. در این تعریف، «دشمنی» اشاره به روابطی میان این واحدهاست که در آن، سوءظن و ترس حاکم باشد و منظور از «دوستی» این است که در روابط میان همین واحدهای سیاسی که تاکید بر دولت‌هاست، طیف وسیعی - از دوستی واقعی تا انتظار حمایت و حفاظت - را شامل می‌شود (بوزان، ۱۳۸۸: ۲۱۵). در این رویکرد موضوعاتی مانند مذهب، تاریخ، تمایلات قومی، فرهنگ و جغرافیا در تشکیل الگوها تاثیر گذار هستند (Buzan & Weaver, 2009: 50).

با وجود این چهار متغیر، بوزان از یک عامل دیگر نیز به عنوان نفوذ نام می‌برد که هر چند به صورت بنیادین در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای تعریف نمی‌شود اما می‌تواند بر رویدادهای داخلی این مجموعه تاثیر بگذارد و هر کدام از عوامل مجموعه امنیتی را تحت

تأثیر خود قرار دهد و حتی تغییراتی در آن ایجاد کند. بر پایه این نظریه، نفوذ زمانی اتفاق می‌افتد که قدرت‌های خارجی با دولت‌های تشکیل‌دهنده یک مجموعه امنیتی، یک صف بندی امنیتی را تشکیل دهند. این امر به واسطه منطبق توازن قوا که درون هر منطقه وجود دارد، تسهیل می‌شود. به نظر بوزان، شکل استاندارد مجموعه امنیتی منطقه‌ای، الگویی از رقابت، توازن قوا و ائتلاف میان قدرت‌های اصلی منطقه است. باید به این الگو، تأثیرات نفوذ قدرت‌های خارجی را هم افزود (Buzan & Weaver, 2009: 58).

این نظریه، مطالعات امنیت منطقه‌ای را در سه سطح مورد بررسی قرار می‌دهد:

- * سطح داخلی که دولت‌ها و آسیب‌پذیری‌های آنها مورد توجه است؛
- * سطح منطقه‌ای که نوع روابط واحدهای سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد؛
- * سطح بین‌المللی که در آن، نقش و تعامل مجموعه امنیتی منطقه‌ای با قدرت‌های بین‌المللی مورد نظر است.

بر این اساس بررسی می‌شود که در غرب آسیا چگونه یک مجموعه امنیتی شکل گرفت و ائتلاف جدیدی که با عنوان محور مقاومت شکل گرفته، چگونه و در چه مسیری این مجموعه و ذهنیت‌های حاکم بر آن را با چالش مواجه کرده و آن را به سوی یک منظومه جدید رهنمون می‌کند.

شاخص‌های نظم امنیتی غرب آسیا در دوران پساجنگ سرد

برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، وضعیت جهان در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را «جهان تک‌قطبی» نامیده‌اند. در سال ۱۹۹۱ میلادی، ایالات متحده یگانه کشوری بود که می‌توانست قدرت نظامی خود را در سطح جهانی به رخ بکشد. نیروی دریایی آمریکا به بزرگی هفده نیروی دریایی بعدی جهان بود، نیروهای آمریکایی در آسمان هم برتری داشتند. در فضای کیهانی و سایبری نیز یکه‌تازی می‌کردند و بودجه نظامی آمریکا تقریباً معادل نیمی از کل بودجه نظامی جهان بود. در چنین شرایطی برای سایر کشورها بسیار دشوار بود اتحادهایی تشکیل دهند که قدرت نظامی آمریکا را به موازنه کشد. قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی هیچ دولت دیگری در طول تاریخ مدرن به اندازه ایالات متحده نبوده است.

برخی از تحلیل‌گران این حالت را هژمونی آمریکا می‌نامند (نای، ۱۳۹۴: ۱۶). برخی دیگر، دوران پس از ۱۹۹۱ میلادی را دوران نظم سلسله‌مراتبی آمریکامحور با ویژگی‌های لیبرالی توصیف کرده‌اند که به دولت‌های ضعیف‌تر امکان دسترسی نهادی به قدرت آمریکا داده می‌شود. آمریکا نیز دارایی‌های عمومی را فراهم می‌کند و در چارچوب نظام انعطاف‌پذیری از قواعد و نهادهای چندجانبه دست به عمل می‌زند (نای، ۱۳۹۴: ۱۷). البته «رابرت کوهین»^۱ با در نظر گرفتن تغییر بنیادینی که در روابط بین‌الملل از دهه ۱۹۸۰ به بعد رخ داده است هژمونی و سلطه را مفهومی کارآمد برای توضیح روابط بین‌الملل نمی‌داند (Keohane, 2005: 21).

چنین وضعیتی سبب شکل‌گیری نوع خاصی از نظم امنیتی در منطقه غرب آسیا در دوران پساجنگ سرد شده بود تا جایی که در یک ارزیابی عمومی می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که پس از جنگ اول خلیج فارس، ایالات متحده تبدیل به مهمترین قدرت تاثیرگذار در منطقه شد و در سه موضوعی که منافع حیاتی این کشور را در خاورمیانه شکل می‌دهد، پیشرفت عمده‌ای حاصل شد: ۱- تامین امنیت اسرائیل، ۲- جلوگیری از به چالش کشیده شدن منافع واشنگتن از سوی کشورهای دیگر و ۳- تضمین جریان دائمی نفت به بازارهای جهانی با قیمت مناسب (Strategic Analysis, 2004: 18).

پس از پایان جنگ اول خلیج فارس، دولت جرج هربرت بوش راهبرد امنیتی جدیدی در قبال غرب آسیا اعلام کرد. نشانه بارز سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ میلادی، سیاست محاصره بود که یکی از ابزارهای سنتی سیاست خارجی آمریکا و از نظر منطقی، ادامه سیاست موازنه قوا جنگ سرد و مبتنی بر این فرض بود که هرگونه تغییر در منطقه، ثبات منافع آمریکا را برهم خواهد زد. با این حال این سیاست نه تنها در مورد عراق نتایج مدنظر را به بار نیاورد، بلکه از نظر تاثیرات منطقه‌ای نیز ایالات متحده را در وضعیت دشواری قرار داد. استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده که یکی از موفقیت‌های این کشور در خاورمیانه در دوران پساجنگ سرد محسوب می‌شد، این راهبرد آنتی‌تز خود را ایجاد کرد و منجر به شکل‌گیری گروه‌های نظامی با محوریت مقاومت شد (Sokolsky, 2002: 31).

1. Robert Keohane

پرسش مهمی که در ابتدای قرن بیست و یکم مطرح بود این است که آیا ایالات متحده توانسته است مجموعه امنیتی مبتنی بر هژمونی بین‌الملل خود و متحدان استراتژیک خود در غرب آسیا ایجاد کند؟ با سنجش منطقه بر اساس مکتب کپنهاگ می‌توان گفت که مجموعه امنیتی مورد نظر آمریکا بر اساس ذهنیتی مبتنی است که در آن اسرائیل دیگر به عنوان یک تهدید امنیتی محسوب نشود. یکی از مفاهیم بنیادین در مکتب کپنهاگ که توسط *اولی ویور* مطرح می‌شود مفهوم امنیتی شدن است. به این معنی که کنش‌گران اصلی در یک منطقه، کشور یا بازیگری را به عنوان خطر اصلی و تهدیدگر اصلی امنیت خود بسنجند و ساز و کاری برای مقابله با آن بیافرینند. پس از تشکیل رژیم تل‌آویو، در جهان عرب و بخش مهمی از جهان اسلام، موضوع اسرائیل امنیتی شده بود و ساز و کارهای مختلفی برای مقابله با آن به وجود آمده بود. هدف آمریکا این بود که اسرائیل دیگر در ذهنیت کشورهای و کنش‌گران منطقه، امری امنیتی نباشد و جمهوری اسلامی ایران جایگزین آن به عنوان خطر اصلی امنیتی شود. این امر می‌توانست ساز و کارهای اقتصادی و اجتماعی و زیست‌محیطی مختلف با خود به همراه داشته باشد که به نوعی نظم مجموعه امنیتی خاورمیانه که پس از شکل‌گیری اسرائیل پدید آمده را دگرگون ساخته و منظومه‌ای جدید جایگزین آن سازد. در این مجموعه جدید روابط اقتصادی و اجتماعی بین کشورهای و کنش‌گران اصلی عربی با رژیم صهیونیستی بهتر شده و تنش‌های نظامی با آن به حداقل رسیده و در عوض با چالش با ایران، روابط اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی با تهران به حداقل رسیده و تنش‌های سیاسی و حتی نظامی با آن اوج بگیرد. بر این اساس می‌توانست منظومه امنیتی جدیدی با توجه به امنیتی شدن مسأله ایران و تغییر جایگاه اسرائیل در ذهنیت کنش‌گران سیاسی منطقه شکل گیرد. بنا بر این شاخص‌های تحول، در مجموعه امنیتی غرب آسیا چنین احصا می‌شوند:

- * وابستگی متقابل امنیتی: که در آن نشان داده خواهد که چگونه امنیت کشورهای منطقه به گونه‌ای متفاوت از خواست قدرت هژمون شکل گرفته است؛
- * الگوهای دوستی و دشمنی: که با شکل‌گیری توافق ابراهیم از یک سو و نزدیکی کشورهای کلیدی منطقه به هم ابعاد تازه‌ای یافته است؛

* الگوی مجاورت: که با توجه به معادلات منطقه‌ای جدید تغییر یافته است؛

* بازیگران مؤثر در امنیت منطقه: که به افزایش تأثیر کنش‌گران نزدیک به ایران منجر شده است.

هم‌چنین شاخص‌های مربوط به عرصه‌های اقدام به شرح ذیل مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

- تحول روابط اقتصادی و تجاری در منطقه؛
- تحول روابط اجتماعی و فرهنگی در منطقه؛
- تحول همکاری‌های زیست‌محیطی در منطقه؛
- تغییر شرایط امنیتی در افکار عمومی منطقه.

در سومین دهه از قرن بیست و یکم علائمی دیده می‌شود که گویای آن است که قدرت هژمون در یکی از راهبردی‌ترین مناطق دنیا به صورت جدی در حال افول است. برخی از شاخص‌های مورد نظر در این منطقه به سرانجام مطلوب نرسیده است و آمریکا و اسرائیل هم‌چنان به‌عنوان خطرات اصلی در نزد مردم و رهبران منطقه تلقی می‌شوند. آمریکاستیزی در خاورمیانه در حال گسترش است و اسلام سیاسی بعد از جنگ خلیج فارس، دومین روند رو به گسترش خود را تجربه می‌کند. همین مساله باعث شد تا ایالات متحده ضرورت تغییر در سیستم نظم امنیتی غرب آسیا را حس کند؛ زیرا نمی‌تواند جلوی این روند را بگیرد (روحی، ۱۴۰۱: ۱۶۲). در همین راستا طرح صلح «ابراهیم» از سوی واشنگتن برای هدایت این تغییر به سمت منافع خود اجرایی شد.

از آغاز درگیری کشورهای عربی در منطقه غرب آسیا و دولت اسرائیل، همه این کشورها به‌طور جدی و رسمی با موجودیت رژیم صهیونیستی مخالف بودند. در حالی که ارتش اسرائیل و کشورهایمانند مصر، سوریه، اردن، عراق و لبنان چندین بار با هم وارد جنگ شده بودند، نقش کشورهای عربی دورتر - مثلاً در شمال آفریقا - در نبرد نظامی با اسرائیل تا حدی سطحی بود. پیمان صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ میلادی به‌طور چشمگیری، معادلات سیاسی غرب آسیا را تغییر داد و مرکز ثقل روابط اعراب-اسرائیل را از کشورهای خط مقدم دور کرد (مقوی و حاتمی‌نژاد، ۱۴۰۱: ۲۰). در سال‌های بعد

تمام تلاش‌های ایالات متحده و برخی کشورهای عربی نظیر عربستان سعودی برای زمینه‌سازی ایجاد روابط آشکار با اسرائیل به دلایل مختلف به نتیجه نرسید تا این که در نهایت در آگوست ۲۰۲۰ میلادی، ایالات متحده به همراه اسرائیل و امارات به طور مشترک توافق‌نامه عادی سازی روابط را اعلام کردند. بر همین اساس، یک ماه بعد پیمان ابراهیم امضا شد و بحرین و سودان نیز به آن پیوستند (Erkman, 2004: 52).

۱- آنگونه که تحولات جدید نشان می‌دهد وابستگی متقابل امنیتی در غرب آسیا افزایش یافته است. هرگونه ناامنی در کشورها یا جنبش‌های وابسته به جبهه مقاومت موجب گسترش ناامنی در اسرائیل و دیگر متحدان ایالات متحده در غرب آسیا شده است. همچنین امنیت کشورهایمانند سوریه با وجود تلاش فراوان برای سرنگونی دولت بشار اسد به امنیت عمومی منطقه غرب آسیا گره خورده است و حتی در منطقه یمن، ناامنی این کشور به ناامنی کشورهای کلیدی منطقه خلیج فارس دامن زده است.

روابط امنیتی متقابل ذکر شده در تعریف بوزان از مجموعه‌های امنیتی، به طور جدی در غرب آسیا قابل مشاهده است. از آنجا که ناامنی، اغلب رابطه نزدیکی با مجاورت دارد، این وابستگی متقابل در همه جا یکسان نیست. آناارشی در کنار فاصله و تنوع جغرافیای به الگویی از خوشه‌های منطقه منجر می‌شود که در آن وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های درون مجموعه به مراتب شدیدتر از وابستگی امنیتی متقابل میان دولت‌های داخل مجموعه و دولت‌های خارج از آن است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۷).

۲- الگوهای دوستی و دشمنی در دوران جدید حیات سیاسی غرب آسیا تحت تأثیر جبهه مقاومت قرار گرفته است. تحولات و امنیت کشور عراق که پس از اشغال قرار بود به یکی از اقمار آمریکا در ساختار امنیتی هژمونیک بدل شود، به گونه‌ای از جبهه مقاومت متأثر شد که سبب گردید این کشور به محور مقاومت نزدیک و حتی از نظر برخی از تحلیلگران به بخشی از آن بدل شود. هر چند در مرحله نخست، الگوی دوستی با رژیم صهیونیستی و دشمنی با ایران در منطقه در حال پیشرفت بود اما جبهه مقاومت به تدریج این الگو را تغییر داده و سبب شد که به تدریج ایران، سوریه و یمن از الگوی دشمنی خارج و به نوعی به دایره دوستی با کشورهای کلیدی منطقه وارد شوند. پذیرش مجدد سوریه در اتحادیه عرب

با فشار عربستان سعودی و همچنین حضور اولین حاجیان یمنی در این کشور بعد از هشت سال تقابل نظامی ریاض با صنعا، بخشی از این تغییر در الگوی دوستی و دشمنی به حساب می‌آیند.

به عنوان مثال ظهور داعش به ایران اجازه داد تا حضور خود را در عراق افزایش دهد و جنگ در یمن نیز امکانات جدیدی را در شبه جزیره عربستان سعودی ایجاد کرده است. در نتیجه این تحولات، برخی از تحلیلگران؛ متحدان ایران در عراق و یمن - شبه نظامیان حشدالشعبی در عراق و حوثی‌ها در یمن - را اعضای از جبهه مقاومت جدید ارزیابی می‌کنند (طهماسبی و احمدی، ۱۴۰۰: ۱۳۷). نیروهای نظامی غیررسمی عراقی و یمنی که با ایران هماهنگ می‌شوند، به عنوان جدیدترین اعضای این اتحاد وارد شدند (Sullivan, 2014: 1-43). پس از آغاز ورود روسیه در جنگ سوریه در سال ۲۰۰۹ میلادی، تعداد زیادی پوستر که تصاویری از سیدحسین نصرالله، آیت‌الله خامنه‌ای و ولادیمیر پوتین را نشان می‌داد، با عنوان عربی به معنای «مردانی که در برابر به‌جز خدا تعظیم نمی‌کنند»، مشاهده شد. بنا به گفته نشریه کنگره آمریکا، پوسترها محور مقاومت دیگری را نشان می‌دهند که در حال ظهور است (Thonging, 2017: 4).

۳- الگوی مجاورت که موجب مجاورت استراتژیک ایران، سوریه و یمن و نوعی تعریف جدید از هم‌جواری میان کشورهای منطقه شد. به گونه‌ای که در شرایط نوین دیگر تنها کشورهایی که دارای مرز مشترک با یکدیگر هستند مجاور تلقی نمی‌شوند. بلکه با تغییر الگوی مجاورت، شرایط ذهنی جدیدی از به هم پیوستگی امنیت کشورها پدید آمده است.

۴- بازیگران نوین در امنیت منطقه‌ای که به‌رغم تلاش‌های گسترده در حذف ایران و سوریه به عنوان کنش‌گران اصلی امنیتی، به تدریج این جبهه توانست خود را به عنوان بازیگران نوین و تعیین‌کننده بین‌المللی جا بیندازد.

وقتی که هر کشوری به دنبال منافع نسبی و دستاوردهای نسبی در جهان نامتعیین باشد، حتی بر مبنای ادبیات «تنگای امنیتی» بهتر است به جای به حداکثر رساندن منافع و دستاوردها - که سبب شکل‌گیری دور جدیدی از رقابت تسلیحاتی و کاهش امنیت در بلندمدت می‌شود

- برابری و همکاری در قالب نهادها و رژیم‌های امنیتی را بپذیرد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۲۸).

با این حال، تحولات سال‌های اخیر و پس از امضای پیمان ابراهیم- از جمله بالا گرفتن اختلافات میان ریاض و واشنگتن- می‌تواند موید این مساله باشد که علنی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل و مشخص شدن رویکرد کشورهای عربی و غیرعربی- به‌طور خاص ترکیه - نسبت به اسرائیل، موجب همگرایی و پذیرش بیش از پیش محور مقاومت در میان افکار عمومی منطقه غرب آسیا شده است. «انستیتوی آلمان برای روابط بین‌الملل و امور امنیتی» در یک نظرسنجی از بخشی از شهروندان سوری و عراقی، همراهی ۶۸ درصدی افکار عمومی با اقدامات جبهه مقاومت را گزارش کرده است (SWP (Research Paper 2021: 11).

بررسی بسیاری از شاخص‌های مورد نظر در تحول منظومه امنیتی در غرب آسیا نشان می‌دهد اهدافی که در پیمان ابراهیم مد نظر بود به‌طور کامل اجرا نشده است. به‌عنوان مثال یکی از مسائل بسیار ناراحت‌کننده برای جبهه مقاومت در دهه گذشته، فاصله گرفتن «حماس» از این جریان بود؛ به‌طوری که این گروه در بحران سوریه و رویدادهای منتهی به جنگ داخلی و همچنین حضور گروه‌هایی مانند داعش و جبهه‌النصره در این معرکه، در مقابل سیاست‌های کلان شبکه مقاومت قرار گرفت و خواهان تغییر در نظام این کشور و سقوط بشار اسد شد اما به نظر می‌رسد با علنی شدن روابط امارات و بحرین با اسرائیل و آشکار شدن سازش رهبران عرب با اسرائیل در پیمان ابراهیم، گروه‌های مقاومت فلسطینی کاملاً اهمیت محوریت ایران در حمایت از فلسطین را ذکر می‌کنند و همین مساله موجب تقویت جبهه مقاومت و نقش‌آفرینی فعال گروه‌هایی مانند «جهاد اسلامی» شده است (مقومی و حاتمی‌نژاد، ۱۴۰۱: ۳۵۰).

نمای کلی منطقه غرب آسیا در سال‌های اخیر و به‌طور ویژه بعد از پایان بحران سوریه و همچنین ترور فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، حضور دو گروه از بازیگران تجدیدنظرطلب و حامی وضع موجود است. ایران به‌عنوان مرکز جبهه مقاومت و رهبر گروه نخست، با مهیا بودن شرایطی از قبیل خلاء قدرت و چالش‌های ایالات متحده

و متحدانش در منطقه و فرصت‌های جدید ناشی از بیداری اسلامی و مدیریت بحران در عراق و سوریه، در جهت بازتعریف نظم منطقه‌ای و رژیم امنیتی حرکت می‌کند. در طرف دیگر، ائتلافی با حضور بازیگرانی از جمله رژیم صهیونیستی تحت حمایت ایالات متحده حضور دارند و تقابل ایدئولوژیک - ژئوپلیتیک این دو گروه در جهت تاثیر در نظم منطقه‌ای و امنیتی غرب آسیا قابل مشاهده است (درویش، ۱۴۰۰: ۱۷۹).

عملکرد جبهه مقاومت در تحولات سیاسی - نظامی غرب آسیا

از آنجایی که تغییر مؤلفه‌های جغرافیایی، سیاسی و راهبردی در سیاست دفاعی-امنیتی کشورها به تغییر شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی منجر خواهد شد، نظم منطقه‌ای غرب آسیا نیز با تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، وارد شرایط نوینی شد (درویش، ۱۴۰۰: ۱۷۷)، تولد نظری مفهوم «جبهه مقاومت»، یکی از ستون‌های شرایط جدید بود.

منظور از محور یا جبهه مقاومت، ائتلاف منطقه‌ای نانوشته‌ای است که میان چند کشور اسلامی مانند ایران، سوریه، عراق، لبنان، یمن و فلسطین وجود دارد و با هدف نبرد علیه اسرائیل، جلوگیری از سلطه کشورهای غربی در منطقه غرب آسیا و دفاع از آزادسازی فلسطین ایجاد گردید. این اصطلاح نخستین بار توسط یک روزنامه لیبیایی و در مقابل اصطلاح «محور شرارت» که توسط «جرج دبلیو بوش»^۱، رئیس جمهور وقت آمریکا، در سال ۲۰۰۲ میلادی مطرح شده بود، نامگذاری شد و در آن عنوان گردید کشورهایی که رئیس جمهور ایالات متحده از آنها به عنوان محور شرارت در خاورمیانه نام می‌برد، در اصل کشورهای محور مقاومت در مقابل واشنگتن و تلاش آنها برای سلطه‌گری بر سایر کشورها محسوب می‌شود (درویش، ۱۴۰۰: ۲۳۹). این محور، حاصل ائتلاف دو کشور سوریه و ایران با گروه حزب‌الله در لبنان است اما امروز این ائتلاف به چند کشور دیگر نیز گسترش یافته است.

1. George W Bush

خروج نیروهای نظامی اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ میلادی را می‌توان اولین نمایش رسمی محور مقاومت در غرب آسیا دانست. «حزب الله لبنان» اولین بار به‌طور رسمی بیانیه‌ای نظامی در ۶ ژانویه ۱۹۸۴ میلادی با امضای «مقاومت اسلامی» منتشر کرد. با توجه به مراحل طی شده از ۱۹۸۲ تا ۲۴ مه ۲۰۰۰ میلادی، می‌توان مبنای «مقاومت حزب الله» را در این دوره بر اساس توسعه و تکامل مبارزه مسلحانه با اسرائیل در جنوب لبنان تعریف کرد که مراحل آن از حملات شهادت طلبانه تا حملات چریکی و تکامل آن به شبیخون‌های سنگین به مقرها و تجمعات نیروهای اسرائیل بود.

اولین گام نظامیان اسرائیل برای عقب‌نشینی از جنوب لبنان در سال ۱۹۹۸ میلادی برداشته شد. کابینه رژیم صهیونیستی در تابستان این سال اعلام کرد که قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل را که در سال ۱۹۷۸ صادر شده بود، نمی‌پذیرد. دولت لبنان متقابلاً خواهان خروج بی‌قید و شرط ارتش اسرائیل از جنوب این کشور شد. در همین راستا نیروهای مقاومت در ۲۸ فوریه ۱۹۹۹ میلادی، اسکورت فرمانده ارتش اسرائیل در جنوب لبنان را منفجر کردند که منجر به کشته شدن او شد. فشارهای نظامی که اسرائیل در جبهه‌های جنگ متحمل شد و همچنین نارضایتی افکار عمومی اسرائیل از ادامه جنگ در جنوب لبنان از یک‌طرف و افزایش مشروعیت بین‌المللی و منطقه‌ای حزب الله از سوی دیگر، کابینه رژیم صهیونیستی را مجبور کرد که در ۶ مارس ۲۰۰۰ میلادی طرح عقب‌نشینی ارتش رژیم صهیونیستی را از جنوب لبنان تصویب کند. متعاقباً در آوریل همان سال، «ایهود باراک»^۱، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، طی نامه‌ای به «کوفی عنان»^۲، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، اعلام کرد که ارتش اسرائیل به صورت یک‌جانبه اقدام به ترک خاک لبنان خواهد کرد.

برجسته شدن جبهه مقاومت در سال‌های پس از ۲۰۰۱ میلادی، به سیاست‌های ایالات متحده برای ایجاد دگرگونی‌های عمیق در غرب آسیا و تحولات ناشی از آن - از جمله جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی - باز می‌گردد. بر همین مینا و در شرایطی که در این دهه، جبهه جدیدی با همکاری برخی کشورهای محافظه‌کار عربی در غرب آسیا در حال

1. Ehud Barak
2. Kofi Atta Annan

شکل گرفتن بود، جبهه مقاومت نیز با رهبری جمهوری اسلامی ایران و مشارکت دولت سوریه و جریان‌های مقاومت در لبنان و فلسطین، در شکل نوین خود مطرح شد. جنگ ۳۳ روزه لبنان در سال ۲۰۰۶ میلادی و جنگ ۲۲ روزه غزه در سال ۲۰۰۸ میلادی با اسرائیل، به‌عنوان نخستین تجارب نظامی - امنیتی جبهه مقاومت در شکل نوین خود بود (درویش، ۱۴۰۰: ۴۰۷).

از سوی دیگر، جهان عرب در سال ۲۰۱۱ میلادی شاهد موجی از قیام‌های ضدحکومتی در کشورهای مختلف بود. این قیام‌ها از تونس شروع شد و به سرعت به برخی دیگر از کشورهای عربی نظیر مصر، بحرین، یمن، سوریه و لیبی تسری یافت. این موج در بحرین با لشگرکشی عربستان سعودی، در مصر از طریق کودتا، در عربستان سعودی و اردن از طریق اهرم‌های مالی و امنیتی سرکوب و مدیریت شد ولی در سوریه، لیبی و یمن با مداخله نظامی مستقیم و غیرمستقیم غرب به جنگ داخلی منتهی شد (درویش، ۱۴۰۰: ۴۴۲). این جریان در لیبی نهایتاً منجر به تغییر نظام سیاسی در این کشور شد اما در سوریه و یمن به دلیل عضویت در جبهه مقاومت، وضعیت به شکل دیگری پیش رفت و همکاری اعضای این جبهه با همراهی بازیگران فرامنطقه‌ای نظیر روسیه، منجر به تثبیت دولت بشار اسد در دمشق و تشکیل دولت انصارالله در صنعا شد.

اما باید دید که عملکرد محور مقاومت و به خصوص ایران، سوریه، لبنان و عراق چه تأثیری در شاخص‌های برآمده از مکتب کپنهاک در منطقه داشته است. بر این اساس در عرصه‌های مختلف، اقدامات و نتایج عملکرد محور مقاومت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عرصه اقتصادی و تجاری: به‌رغم آن که آمار گویای افزایش مبادلات اقتصادی اسرائیل با کشورهای عربی است، اما روابط اقتصادی ایران بیش از آن با کشورهای منطقه رشد داشته است. به‌عنوان نمونه ایران یکی از اصلی‌ترین صادرکنندگان کالاهای اساسی به عراق و سوریه تلقی می‌شود. آمار نشان می‌دهد که حتی پس از پیمان ابراهیم روابط اقتصادی ایران و امارات و سطح مبادلات این کشورها در مقایسه با مبادلات امارات و اسرائیل بالاتر بوده است.

بیش از ۶۱ درصد وزن و ۵۲ درصد ارزش کل تجارت غیرنفتی ایران در سال ۱۴۰۱ با کشورهای همسایه بوده، ۵۷ درصد صادرات و ۴۷ درصد واردات کشور نیز به مقصد یا از مبدأ کشورهای همسایه بوده است.

عراق با خرید ۹ میلیارد و ۳۸۱ میلیون دلار، ترکیه با ۶ میلیارد و ۹۰۱ میلیون دلار، امارات با پنج میلیارد و ۲۵۸ میلیون دلار، افغانستان با یک میلیارد و ۴۸۱ میلیون دلار، پاکستان با یک میلیارد و ۳۱۵ میلیون دلار، عمان با ۹۹۵ میلیون دلار و روسیه با ۶۷۳ میلیون دلار؛ هفت کشور نخست مقاصد صادراتی ایران در بین همسایگان بودند و این در حالی است که ایران به تمام ۱۵ کشور همسایه کالا صادر کرده است.

امارات با فروش ۱۶.۵ میلیارد دلار، ترکیه با پنج میلیارد و ۵۶۰ میلیون دلار، روسیه با یک میلیارد و ۳۰۵ میلیون دلار، پاکستان با ۷۷۵ میلیون دلار، عمان با ۷۴۲ میلیون دلار، عراق با ۲۰۸ میلیون دلار و قزاقستان با ۱۱۹ میلیون دلار، هفت مبدأ واردات کالا در یازده ماهه امسال در بین ۱۴ کشور فروشنده کالا به ایران از میان همسایگان بودند (مرکز ملی آمار، ۱۴۰۱: ۲).

عرصه اجتماعی و فرهنگی: در سطح فرهنگی و اجتماعی روابط نزدیکی میان ایران با کشورهای لبنان، عراق، سوریه و امارات وجود دارد. «محبوب الزویری»^۱ که از چهره‌های مطرح سیاسی جهان عرب و پژوهشگر حوزه مطالعات غرب آسیا است و در این زمینه مطالعات فراوانی را انجام داده، در یکی از آثار خود تمرکز ویژه‌ای را بر تعاملات و تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی میان تهران و جهان عرب داشته و به چهار مرحله و سطح‌بندی برجسته در زمینه بررسی سیاست جمهوری اسلامی ایران در قبال کشورهای عربی اشاره می‌کند: مرحله اول این راهبرد مربوط به پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که نتیجه آن، جبهه‌گیری منفی و مخالفت دولت‌های عربی به آن فرآیندها و موازی آن، نگرش مثبت ملت‌های عربی به ایران بود. این موضوع سبب شد انقلاب اسلامی ایران برای نخبگان سیاسی در کشورهای عربی الهام‌بخش باشد. در مرحله دوم این راهبرد یعنی پس از دوران هشت سال جنگ میان عراق و ایران، جمهوری اسلامی به‌عنوان قدرتی مطرح

1. Mahjoob Zweiri

شده است که برخلاف دولت‌های عربی، بر مشروعیت دینی و مردمی متکی است و گفتمانی را دنبال می‌کند که در آن از آرمان مستضعفین منطقه و به‌طور خاص مردم فلسطین در غزه و کرانه باختری دفاع می‌کند. طرح پرونده هسته‌ای ایران در میانه دهه هشتاد خورشیدی اگرچه باز هم دولت‌های عربی را به ترس از رفتار احتمالی ایران برای غلبه بر کشورهای منطقه واداشت اما همچنان ملت‌ها و شهروندان کشورهای عربی احساس می‌کردند ایران کشوری است که با وجود تمام اقدامات مخربی که دشمنانش از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی علیه آن اعمال کردند، تسلیم نشده و توانسته روی پای خود بایستد (Zweiri, 2012: 24).

الزویری در بخش دیگری از این پژوهش، مرحله سوم تعامل جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی را از عملیات نظامی و آغاز جنگ سال ۲۰۰۳ میلادی ایالات متحده آمریکا علیه دولت صدام در عراق معرفی می‌کند که در آن، فضای افکار عمومی عربی به این سو رفت که ایران، نه به صورت امت‌گرایانه بلکه با یک راهبرد فرقه‌گرایانه صرفاً از شیعیان عراق و گروه‌های وابسته به این جریان برای کسب قدرت سیاسی در خارج از مرزهایش حمایت می‌کند. با این حال، هدایت و مدیریت شبکه مقاومت در منطقه غرب آسیا توسط ایران در سال‌های بعد و حمایت‌های گسترده و بدون شرط تهران از آن در جنگ ۳۳ روزه علیه لبنان در سال ۲۰۰۶ میلادی و نیز جنگ غزه در سال ۲۰۰۸ میلادی که منجر به شکست ارتش اسرائیل در تقابل با این کشورهای عربی شد، دوباره بخشی از افکار عمومی جهان عرب را به سود ایران تغییر داد و به سمت آن متمایل کرد. مرحله چهارم تحلیل الزویری، مرتبط با رویدادهای موسوم به «بیداری اسلامی» یا «بهار عربی» است که به گفته نویسنده، تبدیل به یک تقسیم‌کننده بنیادین در موضوع روابط کشورهای عربی و ایران شد. به تعبیر این نظریه‌پرداز جهان عرب که می‌تواند بیانگر نگاه نخبگان سیاسی کشورهای عربی به نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا باشد، «این بخش از سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در دو گانه اهتمام به مبانی اعتقادی - ارزشی و وابستگی به منافع ملی شکل گرفت. نتایج انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در برخی از کشورها نظیر مصر و تونس با منافع ایران هم‌راستا بود و از سوی تهران مورد تشویق و تایید قرار گرفت

اما با شروع بحران در داخل خاک سوریه - هم‌پیمان منطقه‌ای تهران- و به خطر افتادن حکومت بشار اسد در این کشور که باعث شد تا برزخ در تصمیم‌گیری و طراحی سیاست خارجی ایران بیشتر شود، تهران گزینه منافع ملی را به جای توجه به افکار عمومی جهان عرب انتخاب کرد.» (Zweiri, 2012: 29).

عرصه زیست‌محیطی: همکاری‌های زیست‌محیطی میان کشورهای منطقه برای مقابله با ریزگردها و حل بحران آب نیز نشانگر ورود کشورهای عربی به همکاری با ایران در بخش زیست‌محیطی است. برگزاری مکرر کنفرانس مقابله با ریزگردها در تهران گویای آن است که به تدریج کشورهای منطقه به بهانه مشکلات مشترک زیست‌محیطی به ایران نزدیک‌تر می‌شوند (سازمان حفاظت از محیط زیست، ۱۳۹۶).

عرصه سیاسی: سطح سیاسی، عادی‌سازی روابط ایران و عربستان سعودی، مقدمات عادی‌سازی روابط ایران و مصر و حتی اعلام بحرین برای تجدید روابط با ایران نشان می‌دهد که حرکتی بر ضد امنیتی‌سازی موضوع ایران آغاز شده است. بازگشت سوریه به اتحادیه عرب و نیز نقش فعال عراق در پیوند دادن ایران و دیگر کشورهای تأثیرگذار منطقه نیز گویای آن است فرایند دیگری در مجموعه امنیتی خاورمیانه در حال شکل‌گیری است.

در همین راستا به نظر می‌رسد که انقلاب‌های عربی توانسته‌اند در سطح نگرش‌ها و افکار عمومی، چالش‌های گذشته میان سیاست خارجی ایران و کشورهای عربی را تغییر داده و وارد فاز جدید کند. یک نظرسنجی در سال ۲۰۱۰ میلادی که «مؤسسه بروکینگز»^۱ آن را در راستای نظرسنجی سالیانه درباره افکار عمومی اعراب منتشر کرده، نشان می‌دهد که هر چند همچنان به صورت کلی و به دلایل تاریخی، نگرش‌های عمومی شهروندان عرب در مورد فضای سیاسی و راهبرد سیاست خارجی ایران چندان مثبت نیست اما در خصوص موضوع برنامه اتمی تهران و حواشی مرتبط با آن؛ ۷۷ درصد، ایران را دارای حق برای پیگیری برنامه هسته‌ای خود دانسته‌اند (Brookings, 2010).

1. Brookings Institution

بررسی افکار عمومی جهان عرب نیز نشان می‌دهد که مردمان و دولتمردان عرب همچنان اسرائیل و آمریکا را بزرگترین تهدید امنیتی خود می‌انگارند. به‌عنوان نمونه در یک نظرسنجی که توسط مرکز عربی مطالعات و پژوهش انجام شده است نشان می‌دهد که ۷۵ درصد از مردم و دولتمردان اسرائیل و ۶۵ درصد آمریکا را تهدید بزرگ امنیتی خود دانسته و نزدیک شدن به اسرائیل را به صلاح امنیت ملی خود نمی‌دانند (Research, 2018). این گویای آن است که پروژه‌ای که برای غیرامنیتی کردن رژیم تل‌آویو در اذهان مردمان غرب آسیا بوده شکست خورده است. البته در بسیاری از این کشورها دیدگاه مثبتی نسبت به ایران نیز وجود ندارد ولی کمتر تهران را به‌عنوان تهدید امنیتی خود می‌انگارند. «شبلی تلهامی»^۱، کارشناس عرب-آمریکایی مرکز مطالعاتی ویلسون^۲، نیز گزارشی پژوهشی و تحلیلی با عنوان نگاه اعراب به ایران در سال ۲۰۱۳ منتشر نمود (Telhami, 2013: 63). نظرسنجی‌های او در شش کشور عربی برجسته به نام‌های اردن، لبنان، مصر، مراکش، پادشاهی سعودی و امارات متحده عربی نشان می‌دهد که عموم شهروندان عربی در این کشورها که می‌توانند نماینده افکار عمومی در سطح جهان عرب باشند، همیشه جمهوری اسلامی ایران را یکی از تهدیدهای جدی منطقه‌ای علیه منافع ملی کشورهای خود ارزیابی کرده‌اند اما به صورت همزمان، اقدامات ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا و همچنین حضور و فعالیت‌های اسرائیل در سطح جهان عربی را تهدیدهایی به شدت جدی و به مراتب بزرگ‌تر از آن چیزی که خطر غلبه منطقه‌ای ایران نامیده می‌شود، تلقی کرده‌اند. نویسنده با استناد به نتیجه همین نظرسنجی، در این گزارش پژوهشی تاکید می‌کند که اکثر کشورهای عربی و به‌طور ویژه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، بر خلاف اسرائیل که برنامه هسته‌ای ایران را تهدیدی هویتی و بنیادی علیه موجودیت این رژیم می‌داند، بیشتر از توسعه توان متعارف نظامی ایران و قابلیت تأثیرگذاری تهران بر افکار عمومی جهان عرب به‌عنوان یک حکومت ایده‌آل اسلامی که می‌تواند از منافع ملی خود نیز حراست کند، احساس نگرانی می‌کنند. تلهامی در پایان این گزارش اینگونه نتیجه می‌گیرد که پیچیدگی و چندعاملی بودن نگرش‌های عربی در دو سطح دولتی و افکار

1. Shibley Telhami
2. Wilson Student Center

عمومی در برابر مساله ایران، به این معناست تا زمانی که کشور عربی مصر - به عنوان رقیب گفتمانی ایران در جهان اسلام - به قدرتی پایدار، پرتفردار و معتبر در میان مردم و جهان عرب تبدیل نشود، ایران - در فقدان عادی سازی یا یک طرح واقعی صلح میان اسرائیل و فلسطین در سرزمین‌های اشغالی - همچنان فرصتی ایده آل و چشم گیر برای الهام بخشی و تأثیرگذاری بر روند جاری سیاست‌های غرب آسیا دارد و رقیبی برای فعالیت‌های تهران در این زمینه وجود ندارد. به همین دلیل هرگونه اقدام نظامی ایالات متحده آمریکا علیه تهران، نه تنها فرصت‌های ایران را برای نفوذ در جهان عرب کاهش نمی دهد، بلکه می تواند به افزایش این فرصت‌ها هم منجر شود (Telhami, 2013: 64). مساله حملات مکرر اسرائیل به نیروها و پایگاه‌های ایران در غرب آسیا که نهایتاً به انجام عملیات نظامی ایران علیه تل آویو - موسوم به وعده صادق - شد، محبوبیت ایران در میان افکار جهان عربی را به طرز معناداری افزایش داد.

موسسه معتبر «زاگی»^۱ هم در سال ۲۰۱۲ میلادی دست به اجرای یک نظرسنجی دیگر درباره موضوعات مختلفی شامل «نگاه به ایران، مردم و فرهنگ و برنامه هسته‌ای آن» در میان بیست کشور عربی زد. خروجی این نظرسنجی نیز تطابق بالایی با پژوهش پیشین از سوی الزویری دارد که بیانگر آن است که کاهش نگاه منفی به جمهوری اسلامی ایران در سطح افکار عمومی جهان عرب، به دلیل واکنش جدی تاریخی اعراب نسبت به فعالیت‌های اسرائیل در منطقه غرب آسیا و همچنین سیاست‌های اعلامی و اعمالی ایالات متحده آمریکا در حمایت تمام‌قد و بدون چون و چرا از تل آویو بوده است. موضوعاتی نظیر عدم پیشرفت مذاکرات صلح به دلیل کارشکنی اسرائیل، محاصره نوار غزه توسط ارتش و تبدیل آن به بزرگترین زندان روباز جهان، حمله به ناوگان بین‌المللی کمک به غزه و همچنین ناتوانی آمریکا در فشار به دولت اسرائیل به منظور توقف در فرآیند شهرک‌سازی‌ها در سرزمین‌های اشغالی، مهمترین مواردی هستند که باعث شده تا در دوگانه ایران - آمریکا، افکار عمومی جهان عرب به سمت تهران متمایل باشد. بر طبق این نظرسنجی، اکثر شهروندان عرب معتقدند که اولویت در طراحی‌های راهبردی کشورشان باید محدود

1. Zogby the Arab American Institute

کردن تل‌آویو باشد و صلح بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها باید قبل از محدود کردن نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه صورت گیرد. البته در کشورهایی که غلظت اندیشه‌های بنیادگرایانه و سلفی‌گری و توجه به نتایج جنگ سوریه شدت بیشتری دارد، همچنان روند محبوبیت ایران منفی است. لذا در سال ۲۰۱۲ و همچنین ۲۰۱۳ میلادی، بحران سوریه به نحوی جدی بر روابط ایران و اعراب و ذهنیت‌های عربی سایه افکنده است (Zogby, 2012: 12).

پایان غیررسمی جنگ یمن با توافق ایران و عربستان سعودی و تقابل با بنیادگرایی در منطقه نیز نشانه‌هایی از ظهور یک نظم امنیتی نوین در منطقه است که در آن اسرائیل همچنان امنیتی باقی مانده است و برای بسیاری از کشورها تهدید امنیتی محسوب می‌شود. این امر به تغییر الگوی تأثیرگذاری قدرت هژمون در منطقه انجامید. بر اساس مکتب کپنهاک، مناطق مختلف جهان الگوهای مختلفی را از تأثیرگذاری قدرت هژمون پشت سر گذارده‌اند. بر اساس نظریه مکتب کپنهاک منطقه غرب آسیا از جمله مناطقی است که هر دو قدرت جهانی قصد تأثیرگذاری در آن را داشته و بخشی از منابع ملی خود را صرف آن کرده‌اند. اما به تدریج عملکرد جبهه مقاومت موجب شکل‌گیری منظومه امنیتی جدیدی شده است که دیگر قدرت هژمون تأثیرگذار اصلی وضعیت امنیت منطقه‌ای نیست.

نتیجه‌گیری

بررسی شاخص‌های برآمده از مکتب کپنهاک نشان داده که در غرب آسیا پس از گسترش جبهه مقاومت، هر چهار شاخص اصلی در مجموعه امنیتی منطقه دستخوش دگرگونی جدی شده است. می‌توان گفت که با این تحول، نظم امنیتی مورد نظر قدرت هژمون در این منطقه محقق نشده و منظومه امنیتی متفاوتی در این حوزه جغرافیایی شکل گرفته است. به علاوه حوزه‌های اصلی اقدام در این منطقه، تغییراتی اساسی یافته است. نظام وابستگی متقابل امنیتی در منطقه غرب آسیا بعد از تحولات مرتبط با انقلاب‌های جهان عرب، جایگاه ایران را به عنوان یک پشتوانه امنیتی ارتقا داد و همچنین تحولات مربوط به تغییر نگاه ایالات متحده به منطقه غرب آسیا - به عنوان مثال، عدم حمایت کامل از ولیعهد سعودی در ماجرای قتل جمال خاشقچی - الگوهای دوستی و دشمنی جدیدی را در میان کشورهای

منطقه ایجاد کرد. پایان رسمی جنگ سوریه و دعوت مجدد از این کشور برای حضور در اجلاس اتحادیه عرب نیز نوعی از زمینه‌سازی برای تغییر در بازیگران موثر در امنیت منطقه بود که ضمن ایجاد جدایی عربستان سعودی از قطر و ترکیه، ایران را به‌عنوان محور جبهه مقاومت پذیرفت و نمایش تغییر در نگاه واحدهای سیاسی منطقه به بازیگران موثر امنیتی از قدرت هژمون خارجی به قدرت‌های منطقه‌ای بود. بر همین مبنا می‌توان روند تحولات امنیتی اخیر در منطقه غرب آسیا را تحول در الگوی امنیتی حاکم دانست.

جنگ ۱۲ ساله در سوریه و جنگ هشت ساله در یمن که با ناکامی ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای آن همراه بود، علاوه بر اینکه ابتکار در تغییرات ژئوپولیتیکی غرب آسیا را در اختیار جبهه مقاومت قرار داد، در نوع نگاه کشورهای منطقه به ساختار امنیتی غرب آسیا نیز تغییرات بنیادینی ایجاد کرد؛ تا جایی که عربستان سعودی به‌عنوان یکی از ستون‌های تامین امنیت آمریکایی منطقه غرب آسیا، وارد چالش با واشنگتن شده و حتی به نظر می‌رسد که پیمان ابراهیم هم در همین نقطه متوقف شود. در واقع، جبهه مقاومت توانسته نظم امنیتی غرب آسیا را از «هژمونیک» به «مجموعه منطقه‌ای» تغییر دهد و بازیگران ممتاز منطقه‌ای - نظیر ترکیه و عربستان سعودی - را نیز به این مسیر هدایت کند.

منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Mahdi Khanalizadeh  <https://orcid.org/0009-0002-6291-6682>

Hossein Salimi  <https://orcid.org/0000-0002-9330-4606>

منابع

- اسدی، علی‌اکبر، (۱۴۰۰)، *مقاومت و محور مقاومت*، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ص ۴۰۳
- بوزان، باری و ویور، اولی، (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها؛ ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- بیلیس، جان و اسمیت، استیو، (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، «تجارت ۵۳ میلیارد دلاری ایران با کشورهای همسایه»، <https://www.irna.ir/news/85061660> ۱۴۰۳/۰۲/۰۳
- خسروی، غلامرضا، (۱۴۰۰)، *آمریکا و خاورمیانه؛ راهبردها و چالش‌ها*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- درویش، رضاداد، (۱۴۰۰)، *مقاومت و محور مقاومت؛ نظریه و عمل*، تهران: ابرار معاصر.
- دهشیری، محمدرضا و حسینی فهرجی، مجتبی، (۱۴۰۰)، *مقاومت و محور مقاومت*، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ص ۱۶۹.
- روحی، مجید، (۱۴۰۱)، *تراژدی منطقه‌گرایی در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طهماسبی، جلیل و احمدی، الهام، (۱۴۰۰)، «جایگاه کشور عراق در جبهه مقاومت»، *دوفصلنامه شاهد اندیشه*، سال دوم، شماره ۴.
- عبدالله‌خانی، علی، (۱۳۸۹)، *نظریه‌های امنیت*، تهران: ابرار معاصر.
- فولادی مهر، محمدعلی، (۱۴۰۰)، *محور مقاومت در دوران گذار نظام بین‌الملل و جایگاه آن در نظام بعدی*، کتاب مقاومت و محور مقاومت، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ص ۲۲۹.
- مرادی، عبدالله، (۱۳۹۳)، «جایگاه سیاسی جمهوری اسلامی ایران در فضای بین‌الذهانی و پساانقلابی خاورمیانه عربی»، *مطالعات بیداری اسلامی*، سال سوم، شماره ۵.
- مقومی، امیررضا و حاتمی‌نژاد، محمد، (۱۴۰۱)، *پیمان ابراهیم؛ فصلی جدید در روابط رژیم صهیونیستی با جهان عرب*، تهران: ابرار معاصر.
- نای، جوزف، (۱۳۹۵)، *پایان قرن آمریکا؟*، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: اختران.

References

- Buzan, Barry & Weaver, Ole, (2009), *Regions and Powers: The Structure of International Security*, UK: Cambridge University Press.
- Ehteshami, A & Mahjoob Zweiri, (2007), *Iran and the Rise of Its Neoconservatives*, London: Tauris.

- Keohane, R, (2005), *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton: Princeton University Press.
- Mneimneh, Hassan, (2011), *The Turkish Model in Arab Islamism: Rejection or Emulation?* USA: Hudson Anstitute.
- Research, A. C, (2018, July 3), “Poll-75-of-arabs-see-israel-us-as-biggest-threat-to-security/”, Retrieved from *Middle East Monitor*: <https://www.middleeastmonitor.com/20180713-poll-75-of-arabs-see-israel-us-as-biggest-threat-to-security>.
- Steinberg, Guido, (2021), *The Axis of Resistance, Iran’s Expansion in the Middle East Is Hitting a Wall*, SWP Institute. <https://www.swp-berlin.org/10.18449/2021RP06>.
- Serhart Erkmen, ABD, (2004), *Buyuk Orta Dogu ve Turkiye, Stratejik Analize*, Turkey: *Sayi* 52, August 2004.
- Sullivan, Marisa, (2014), “Hezbollah in Syria”, Institute for the Study of War. <https://understandingwar.org/research/middle-east/hezbollah-in-syria-2>.
- Telhami, Shibley, (2013), “Arab Perspectives on Iran’s Role in a Changing Middle East”, Wilson Center. <https://www.wilsoncenter.org/publication/arab-perspectives-irans-role-changing-middle-east>.
- Telhami, Shibley, (2010), “Arab Public Opinion Poll”, *Saban Center for Middle East Policy*, The Brookings Institute, <https://www.brookings.edu/articles/the-2011-arab-public-opinion-poll>.
- Zogby, James, (2012), “Looking at Iran: How 20 Arab and Muslim Nations View Iran and Its Policies”, Arab American Institute Foundation. <https://www.wilsoncenter.org/sites/default/files/media/documents/event/iranpollresultsreport.pdf>.
- Zogby, James, (2011), “Arab Attitudes toward Iran 2011”, Arab American Institute Foundation. Available in: http://aai.3cdn.net/fd7ac73539e31a321a_r9m6iy9y0.pdf.

- Zweiri, Mahjoob, (2012), “Revolutionary Iran and Arab Revolts”, Arab Center for Research and Policy Studies, Available at: [http:// www.dohainstitute. org/ Home/ Details? Entity ID= 5d045 bf3- 2df9- 46cf- 90a0-d92 cbb 5dd 3e4 & resourceId=7b817b45-8186-4979-82a3-76616ef2bc23](http://www.dohainstitute.org/Home/Details?EntityID=5d045bf3-2df9-46cf-90a0-d92cbb5dd3e4&resourceId=7b817b45-8186-4979-82a3-76616ef2bc23).

In Persian

- Abdollahkhani, Ali, (2010), *Theories of Security*, Tehran: Abrar Moaser. [In Persian]
- Asadi, Ali Akbar, (2021), *Resistance and the Axis of Resistance*, Tehran: Abrar Moaser Publishing, p. 403. [In Persian]
- Buzan, Barry & Waeber, Ole, (2009), *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Translated by Rahman Gahremanpour, Tehran: Strategic Studies Research Institute. [In Persian]
- Baylis, John & Smith, Steve, (2004), *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, Translated by Abolghasem Rahchamani, Tehran: Abrar Moaser. [In Persian]
- Darvish, Reza, (2021), *Resistance and the Axis of Resistance: Theory and Practice*, Tehran: Abrar Moaser. [In Persian]
- Dehshiri, Mohammad Reza & Hoseini Fehriji, Mojtaba, (2021), *Resistance and the Axis of Resistance*, Tehran: Abrar Moaser Publishing, p. 169. [In Persian]
- Fouladi Mehr, Mohammad Ali, (2021), “The Axis of Resistance in the Transitional Period of the International System and Its Position in the Subsequent Order”, *Resistance and the Axis of Resistance*, Tehran: Abrar Moaser Publishing, p. 229. [In Persian]
- Islamic Republic News Agency, (2023), “Iran's \$53 Billion Trade with Neighboring Countries”, Retrieved from [https:// www. irna. ir/ news/ 85061660/](https://www.irna.ir/news/85061660/). [In Persian]

- Khosravi, Gholamreza, (2021), *America and the Middle East: Strategies and Challenges*, Tehran: Strategic Studies Research Institute. [In Persian]
- Rohi, Majid, (2022), *The Tragedy of Regionalism in the Middle East*, Tehran: Strategic Studies Research Institute. [In Persian]
- Tahmasebi, Jalil & Ahmadi, Elham (2021), "The Position of Iraq in the Resistance Front", *Biannual Journal of Shahed Andisheh*, Vol. 2, Issue 4. [In Persian]
- Moradi, Abdollah, (2014), "The Political Position of the Islamic Republic of Iran in the Inter-Subjective and Post-Revolutionary Arab Middle East", *Islamic Awakening Studies*, Vol. 3, Issue 5. [In Persian]
- Moghimi, Amir Reza & Hatami Nejad, Mohammad, (2022), *The Abraham Accords: A New Chapter in the Relations between the Zionist Regime and the Arab World*, Tehran: Abrar Moaser. [In Persian]
- Nye, Joseph, (2016), *Is the American Century Over?* Translated by Gholamreza Alibabaei, Tehran: Akhtaran. [In Persian]

استناد به این مقاله: خانعلی‌زاده، مهدی و سلیمی، حسین، (۱۴۰۴)، «جایگاه جبهه مقاومت در تحولات نظم امنیتی غرب آسیا در دوران پساجنگ سرد»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ۱۴، شماره ۵۵، ۱۲۳-۱۵۴.

Doi: 10.22054/QPSS.2025.74866.3277



Quarterly of Political Strategic Studies is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License